جریان‌شناسی عرفان‌های کاذب

وجوه اشتراک جریان انحرافی و عرفان‌های نوظهور

موضوع عرفان‌های نوظهور از جمله مسائلی است که با توجه به گستره تبلیغ آن از مباحث مهم فرهنگی امروز جامعه به حساب می‌آید. پیوند این جریانات با کانون‌های قدرت و ثروت همواره موجب گسترش تبلیغات این گروه‌ها شده است. متن حاضر حاصل مصاحبه مکتوب با حجت‌الاسلام والمسلمین شریفی دوست، کارشناس عرفان‌های نوظهور است که در آن به وجوه اشتراک تفکرات مطرح شده از سوی جریان منتسب به دولت و عرفان‌های نوظهور پرداخته شده است.

*** لطف کنید در ابتدا در مورد اصل عرفان های کاذب توضیحی بدهید تا اصل ماجرا روشن شود و بتوانیم به سوالات بعدی بپردازیم.**

جواب این سؤال خود یک کتاب است. امروز در کشور ما دست کم ۲۰ جریان فعال وجود دارد که فراگیری قابل توجهی یافته اند. من اگر بخواهم اسم برده و توضیح دهم، غیر از آن که خود فرصت مفصلی نیاز دارد، برای این مصاحبه چنین ورودی ضرورت ندارد. اجمالا باید دانست که اگر چه معنویت های هندی مانند یوگا، اوشو، دالایی لاما و دیگران در کشور ما حضور دارند اما بیشترین فعالیت مربوط به جریانات آمریکایی است که با گارد روان شناسانه وارد شده اند و از قضا هیچ نماینده مشخص و یا تشکیلات رسمی در ایران ندارند. اما بازار نشر و کتاب از آن ها پر است.

*** محورِ اصلی گفت وگوی ما موضوعات مشترک میان عرفان های نوظهور و جریان وابسته به دولت است. سوال این است؛ مفاهیمی که پیرامون جهانی سازی و ادیان یکپارچه رسما از طرف این جریان مطرح شده در چه فضایی معنا می شود؟ چه ارتباطی با عرفانهای کاذب دارند؟**

لابد در جریان هستید دو ماه پیش بود که جریان وابسته به دولت، آخرین گام خود را برداشت و از یک پروژه جدید رونمایی کرد. یعنی رسما به موضوع ادیان یکپارچه پرداخت و اولین شماره یک فصلنامه تخصصی را با نام «کیش مهر» به عنوان فصلنامه تخصصی ادیان چاپ کرد. در این نشریه روی جلد آن کلمه دین یکپارچه درج شده و عکسی هم از نماینده ادیان گوناگون پشت جلد چاپ شده است. غیر از مطالبی که در تفسیر نظریات مسئول تیم فرهنگی دولت[۱] در این مجله آمده، در صفحه آخر به عنوان برآیند کل مباحث مجله، یکی دو جمله هم از وی چاپ شده است. البته این حرکت یک تغییر رویکرد به حساب نمی آمد، بلکه تکمیل گامهایی قبلی بود.

پیشنهاد بنده این است که خود این سوال را تجزیه کنیم و تبدیل به چند سوال شود. مطلب اول در باب مفهوم معنویت جهانی است و این که جهانی شدن معنویت چطور شد ضرورتش احساس شد که بنده ابتدا همین را توضیح می دهم. محور بعدی مربوط به مفهوم انسان و تعریف انسان در عرفان های کاذب است و نگاه جریان وابسته به دولت را هم با آن مقایسه کنیم.

*** مفهوم جهانی سازی که الان مطرح است آیا با معنویت جهانی که شما می گویید ارتباطی دارد یا این که بی ارتباطند؟**

این از همان مباحثی است که اگر وارد شویم مجبور می شویم فضای مصاحبه را نظری کنیم که چندان مطلوب شما نیست.

*** آن میزان که به روانی گفت وگو لطمه نزند مطرح بفرمایید.**

بله، این ها همه یک پروژه است. فقط فازبندی و مرحله بندی دارد و هر کدام در یک مقطع زمانی جایگاهش معلوم می شود. قریب به یک دهه است بحث جهانی سازی (به روایتی دیگر جهانی شدن) در محافل علمی و رسانه ای پررنگ‌تر از گذشته مورد توجه است. این که جهانی شدن چه تفاوتی با جهانی سازی دارد موضوع بحث ما نیست. تمدن غربی، بسترهای جهانی سازی را با تاسیس نهادهای کلانی در عرصه سیاست و حاکمیت، اقتصاد، فرهنگ، رسانه و ارتباطات، امنیت و نظامی گری تا حدی هموار ساخت. اگر چه در عرصه اقتصاد نهادهایی چون بانک جهانی و صندوق بین المللی پول که رسالتشان توسعه اقتصاد سرمایه داری و برقراری ثبات در عرصه مالی و بین المللی است با ناکامیهایی مواجه بوده و دچار چالشهایی بوده اند، اما کار نهادسازی و ایجاد بسترهای متعدد برای جهانی‌سازی، هیچ گاه از پوشهٔ در دست اقدام طراحان تمدن غربی خارج نشده است.

آن چه جدیدتر بوده و نیاز به رصد و تأمل بیشتری دارد و البته تاکنون بدون جنجال رسانه ای پیش رفته و بیشتر در مراکز تحقیقاتی دنبال شده، طرح یک شعار و به دنبال آن سوق دادن رهبران ادیان جهان به همنشینی و همدلی است. این شعار در مراکز رسمی با عنوان «گفت وگوی بین ادیان» و «وحدت ادیان» بر سر زبانهاست و همایش های متعددی در سراسر جهان در قبرس، روسیه، شیکاگو، سریلانکا برگزار شده است.

مناسب است اندکی به عقب برگردیم و پیشینه این گفتمان را بازخوانی کنیم تا همسویی برخی جریانات داخلی با عقبه بیرونی خود و بالطبع همراهی این جریانات با موج جدیدِ عرفانهای کاذب در کشور که موضوع سخنان ماست بیشتر روشن شود و ریشهٔ تغییر محسوس در گفتمان پاره ای از اعضای فرهنگی دولت مشخص گردد.

حدود نیم قرن پیش بود که اعتراضات جوانان به اساس نظام سرمایه داری در غرب، منجر به شورش های دانشجویی شد و به دنبال آن خیل عظیمی از جوانان غربی برای استفاده از میراث معنویت شرق روانه شرق شدند. جنبش بزرگ هیپی‌ها از دل همین اعتراضات پا گرفت، صدها ترانهٔ اعتراض آمیز ساخته شد و موسیقی متال برای پیشبرد اهداف نهضت ایجاد شد و لقب موسیقی اعتراض به خود گرفت. کار به جایی رسید که تحصیل کردگان و اندیشمندان غربی هم از همراهی این جنبش دریغ نکردند. کافی است بدانیم« رام داس» که طبق نظرسنجی بعضی مراکز معتبر در غرب جزو ده رهبر معنوی تأثیر گذار در غرب بوده، استاد برجسته دانشگاه هاروارد در آمریکا بود که بعد از همین شورشها، استادی دانشگاه را رها کرده و بعد از مسافرت به هند و مطالعهٔ عرفانهای هندی، نام خود را از «ریچارد آلپرت» به «رام داس» تغییر می دهد. وی بعد از بازگشت به آمریکا با برگزاری سمینارهای معنوی، به شکل گیری جریانات معنوی را در آمریکا اقدام می کند. «وین دایر» که امروزه تقریبا در هر کتاب فروشی در کشورمان چند کتاب از وی یافت می شود و جزو ۵ جریان فعال عرفانی در ایران محسوب می گردد، یکی از شاگردان «رام داس» است. بماند که سرانجام این نهضت چه شد و طراحان نظام سلطه چگونه آن را مهار کرده و سمت و سو دادند، اما موضوع باطن گرایی و عرفان توجه اندیشمندان غربی را به خود جلب کرد.

> ***انحرافات یکی انحراف اندیشه ای و دیگری کجروی عملی است. انحراف اندیشه ای همین همسویی این جریان با جنبش های نوپدید معنوی در اروپا و آمریکاست و پیشبرد اهداف عرفانهای وارداتی در کشور است.**

به هر تقدیر توجه جوانان غربی به میراث معنویت شرق برای طراحان تمدن غربی جالب بود. آنها متوجه شدند عرفان و معنویت ظرفیت بالایی برای مهار و کنترل و در عین حال برای سمت و سو دادن به رفتار و منش انسان ها دارد و لازم است این گرایش و راهکارهای اقناع آن را مورد مطالعه و پژوهش قرار دهند. خلاصه این که لازم است نیاز به دینداری و عرفان و معنویت را چاره کنند بلکه بتوانند به وقت لازم از این ظرفیت به خوبی بهره ببرند. این جا بود که تمدن غربی از لازمهٔ ذاتی خود که همان دین ستیزی است به ناچار مجبور به عقب‌نشینی شد و پوشهٔ جدیدی را با آرم «معنویت و عرفان» البته با نام دین گشود. با این مأموریت که گرایش های معنوی انسان ها را چگونه می شود جهت داد و مدیریت کرد. در ابتدا به ناچار دست به سوی شرق دراز کردند؛ علت این بود که خلا معنویت را نتوانستند با تکیه بر بنیادهای تمدن غربی چاره کنند. آنها سودای سروری بر جهانیان را در سر می پروراندند و ادعای ادارهٔ جهان بر مبنای ارزش های سرمایه داری داشتند. از این رو از سالهای پیش اقداماتی را در عرصه سیاست، اقتصاد و نظامی گری برای ایجاد نظم یکپارچه جهانی به کار گرفته بودند. پس ساختارهای جهانی را مهیا کردند، اما نتوانستند آموزه های جهان شمول را حاکم کنند یعنی ساختارها، جهانی، اما ارزش ها جزیره ای و ناهماهنگ. پدیده جهانی سازی نمی توانست نسبت به دین و معنویت و اخلاق عمومی جهانیان بی‌تفاوت باشد. آنها بدنبال تفسیری از معنویت بودند که با اصل زیربنایی اومانیسم (انسان محوری) قابل جمع باشد. اگر قرار بود تمدن غربی هدف خویش را پرورش انسان اتصال یافته به خدا و تربیت انسان متعالی تعریف کند معنایش آن بود که با فلسفهٔ وجودی خویش به ستیز برخاسته و خواستار تغییر بنیادین در ماهیت خویش است و این امر به معنای اعلام ناکارآمدی تمدن غربی و بی اساس بودن شالوده‌های نظام سرمایه داری بود.

*** این که اشاره کردید این کار بیشتر در مراکز علمی دنبال شد به چه معناست؟**

نگاهی به تاریخ رشته های ادیان در دانشگاههای غربی نشان می دهد که بسیاری از رشته های ادیان شرق و کرسی های شرق شناسی، اسلام شناسی، ادیان کهن در دهه ۷۰ و ۸۰ راه اندازی شد و علوم مضاف در حوزه شناخت دین هم به این رشته ها اضافه شد؛ یعنی علومی که به شناخت دین خاصی نمی پرداخت، بلکه به شناخت تاریخ دین، کارکرد دین، فلسفه دین، تفاوت دین و جادو، روان شناسی دین مربوط می شد. در رشته های دین شناسی و علوم مضاف در دین، رویکرد درون دینی و پای بندانه مد نظر نبود، بلکه هدف شناخت پتانسیل ها و امکانات هر علم بود که هم چون دیگر شاخه های علوم تجربی بتواند سهمی محسوس در شادی ها وخوشی این جهانی داشته باشد. این رویکرد غیر مومنانه و برون دینی نه دنبال اثبات بود و نه پیگیر ابطال؛ بلکه تلاش می کرد که پدیده های دینی را به خوبی تحلیل کرده و پژوهش گر را به کشف کارکردها و پیامدهای دین داری هدایت نماید. مثلا رشته ادیان تطبیقی را در همین سالها در دانشگاه آکسفورد توسط ماکس مولر آلمانی پایه گذاری کرد. بدین ترتیب رشته های مرتبط با علم ادیان در دیگر دانشگاهها و مراکز علمی غرب پا گرفت. از سوی دیگر علوم مکملی مانند آینده پژوهی که با استفاده از این داده ها و اطلاعات می توانست به پیش‌بینی و تعیین حالت مطلوب در آینده اقدام نماید در همان سالها پروژه مطالعات ادیان را تکمیل کرد. به اینها اضافه کنید دو سازمان گستردهٔ آینده پژوهی جهان یعنی انجمن آینده دنیا[۲] و همچنین فدراسیون جهانی آینده پژوهی[۳]، که در سالهای ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ در آمریکا و پاریس تأسیس شدند. مأموریت این علم تنها تصور آینده یا گمانه زنی در مورد آینده نبود، در صدد بود با تحلیل سیستماتیک آینده دلخواه را ایجاد نموده و وضعیت دلخواه را حاکم نماید. نکته قابل توجه این که تمامی این علوم با رویکرد بین رشته ای و ناظر به تغییرات آینده و بر مبنای سکولاریسم (دنیوی گروی و این جهانی بودن) طراحی و تعریف شدند.

در این سالها چنان هزینه های پروژهای مطالعات بین رشته ای در حوزه دین سرسام آور بود که «پیتر برگر» یکی از بزرگ ترین جامعه شناسان دین از این وضعیت انتقاد کرد.[۴]

خلاصه این که برآیند تمامی پژوهش ها و مطالعات در غرب به حذف دین و معنویت از جامعه منتهی نشد بلکه به این راهبرد ختم شد که معنویت و دین‌داری باید متناسب با اقتضائات زندگی مدرن و ساختار نظام سرمایه داری تنظیم و تحدید شود و ظرفیت ادیان کهن و رهبران مذهبی باید همسوی با صلح غربی به ثبات و استحکام نظام تمدن غربی کمک نماید. تمام شعارهای به ظاهر فریبنده برای همین یک هدف پلید است. ایده هایی مانند بشری ساختن دین، عصری کردن دین، دنیوی ساختن همگی ناظر به هماهنگ سازی دین با روند ایجاد شده در زندگی مدرن به صحنه آمدند. آنچه بیشتر بر آن تأکید می شد حل مشکلاتی بود که از نگرش سکولاریستی نشأت می گرفت و نتیجهٔ مستقیم تمدن غربی بود.

اولین کاری که لازم بود انجام دهند تبدیل دین به معنویت بود. یعنی دین رسمی باید کنار می رفت و باطن گرایی جای آن را می گرفت. البته زمزمهٔ تبدیلِ دین به معنویت بیش از یک دهه است در کشور ما شنیده می شود. معنویتی که با دین داری رسمی تلازمی ندارد. طبیعی است چنین دینی اگر نتواند خود را با تغییرات نظام جدید هماهنگ کند باید عذرش را خواست. با همین نگاه« ملکیان» می گوید: دین اگر دگرگونی نپذیرد می رود و اگر دگرگون شد می ماند.[۵]

باید توجه کنیم رویکرد اصلی جهانی سازی، فرهنگی و معنوی است؛ نه سیاسی، نه اقتصادی، و نه رسانه ای. همه بخش های دیگر در خدمت همین بخش اند. رابرتسون از نظریهٔ پردازان مطرح جهانی شدن، محور رویکرد نهایی در جهانی شدن را رویکرد فرهنگی دانسته و تاکید کرده افق اصلی در جهانی شدن یکسانی در فرهنگ جهانی است.[۶]

اما پرچمی را که در ظاهر برآفراشته اند پرچم همدلی رهبران ادیان است، زیر نقابِ شعار گفت وگوی میان ادیان.

*** پس چرا دولتمردان غربی این موضوع را رسما پیش نکشیده اند و از آن حرفی نمی زنند؟**

اتفاقا آنها سنگ تمام گذاشته اند و افرادی مانند شخص اوباما و تونی بلر نخست وزیر انگلیس خودشان در صحنه حضور داشته و مباشرتا این حرکت را رهبری می کنند. اوباما در سخنرانی مهم خود در دانشگاه قاهره در مصر که اساسا متن سخنانش را برای اسلام و مسلمانان تنظیم کرده بود، از «آغازی نوین[۷]» با کشورهای اسلامی سخن گفت، رسما از انجام پروژه ای مهم در تفاهم بین ادیان سخن به میان آورد که دولت امریکا مشغول تدارک آن است. وی در آن سخنرانی چنین تصریح کرد:

«ما سرگرم تهیه پروژه هائی هستیم که مسیحیان، مسلمانان و یهودیان را به هم نزدیک کند. به این دلیل از ابتکار افرادی چون ملک عبدالله که طرح گفت وگوی بین ادیان را مطرح کرد و دولت ترکیه در اتحاد تمدنها استقبال می کنیم.در سراسر جهان، می توانیم گفت وگو را تبدیل به خدمات بین ادیان کنیم تا عاملی برای تحرک مردم با عمل شود.» [۸]

جالب است کسانی مانند سردمداران سعودی که تحجرشان زبانزد است و شیعیان را به کفر متهم می کنند و چنین دافعه دارند در این حرکت در کنار اوباما قرار می گیرند.

در پی سخنرانی اوباما، اداره برنامه های اطلاعات بین المللی وزارت امور خارجه آمریکا فعالیت خود را در این باب در قالب طرحی منسجم به اجرا گذاشت. گروه "همفکرانِ آغازی نو [۹]" که کرسی ریاست آن را وزیر سابق امور خارجه ایالات متحده، مادلین آلبرایت در اختیار دارد، سازمانی متشکل از دولتمردان آمریکا و سازمانهای خصوصی است که هدف خود را پیشبرد سیاست های فرهنگی مذهبی رئیس جمهور اوباما درباره کشورهای اسلامی اعلام کرده است. آلبرایت هدف از این تشکل را تقویت فرصت‌ها و تاثیرگذاری بر زندگی ۵۰۰ هزار مسلمان در طول ۵ سال آینده توصیف کرد. هیلاری کلینتون، وزیر امور خارجه ایالات متحده، در ۲۰۱۰ برای اولین بار تأسیس تشکل پی. ان. بی را در جلسه ای رسمی در وزارت امور خارجه ایالات متحده علنی کرد و عضویت نهادهای اقتصادی و پژوهشی مهمی مانند صندوق برادران راکفلر، شرکت نفتی "اگزون موبیل، دانشگاه براون را در این پروژه اعلام کرد. در این گروه، وحدت ادیان و ترویج گفت وگوی میان رهبران ادیان، وزن اصلی را دارد، به گونه ای که ایبوپاتل که فردی کار کشته در حوزه پیوند ادیان است در این جمع نقش اصلی را دارد. پاتل که عضو برجستهٔ انجمن رهبری پی.ان.بی، است در این زمینه گفت:" هدف ما تشویق ۱۵۰ رهبر مذهبی از حدود ۱۰ کشور مسلمان است که بتوانیم میان آنها و ایالات متحده پل‌هایی ایجاد نموده تا بتوانیم با جوامع مذهبی در این کشورها تعامل نماییم. در این راستا شبکه‌ای جهانی از رهبران مذاهب را به منظور تقویت ارتباط میان ایالات متحده و کشورهای مسلمان، ایجاد خواهیم کرد. عبارت پاتل دقیقا این است: "همان‌طور که موانع بین این جوامع یک باره بوجود نمی آیند... پل‌های بین این جوامع هم به یک‌باره ظاهر نمی‌شوند. ما برای ساختن آن پل‌ها به مردم نیاز داریم."

***تونی بلر را هم اشاره کردید، وی چطور؟**

تونی بلر هم یک بنیاد بسیار فعال راه اندازی کرده با نام بنیاد ایمان و اعلام کرده رسالت اصلی این بنیاد نزدیکی میان رهبران ادیان و پیوند ادیان است.[۱۰] جالب این است که وی یک شعبه از این بنیاد را با نام «خانه ابراهیم»، با تمرکز بیشتری راه اندازی کرده و هدف خود را صلح در خاورمیانه و بخصوص در سرزمین های اشغالی اعلام کرده است. خانه ابراهیم یعنی استفاده از ظرفیت ادیان ابراهیمی برای رواج گفتمان صلح و برگشتِ آرامش به قدس.

*** در زمان اصلاحات هم مراکزی با همین نام در ایران فعال شدند، استراتژی آنها چه بود؟**

بله، درست است. این حرکت در سال ۸۱ در زمان اصلاحات توسط رئیس دفتر رئیس جمهور یعنی محمدعلی ابطحی و همسرش فهیمه موسوی نژاد با همراهی ونظریه پردازیِ شهرام پازوکی (از مروجین جریان صوفیه) و آرش آبایی (استاد عرفان یهود) با نام موسسه گفت وگوی ادیان شکل گرفت که فعالیت قابل توجهی داشتند و بعدش کمرنگ شد. البته آن موجی که باید در آن مقطع در کشور راه می انداختند شکل دادند.

الان هم جریان وابسته به دولت با انتشار فصلنامه تخصصی ادیان که رسما دین یکپارچه را مطرح کرده اند و مطالبی که در این نشریه آورده اند و جمع آوری مشترکات ادیان را در دستور کار قرار داده اند، تداوم همان حرکت و تکمیل حرکت اوباما و بلر در کشور است.

*** موضوع وحدت ادیان در میان عرفان ها و فرقه های معنوی در داخل کشور هم مطرح است؟**

بله، هر کسی با زبانی آن را بازگویی می کند و این پروژه را گامی به پیش می برد. که البته در میان بعضی فرقه های داخلی برای این کار نهادسازی فرقه ای هم شد. مثلا رهبر فرقه رام الله در ایران (پیمان فتاحی) در یادداشتی در سایتش نوشته است:

«ما مأموریت رسمی و آشکاری در شرح وظیفهٔ بسیاری از مراکز و موسسات و تشکل‌های وابسته تعریف کرده بودیم. طوری که یکی از خطوط شرح وظیفهٔ اکثر این مراکز و افراد، نزدیکی ادیان مختلف به ویژه ادیان بزرگ و مذاهب درونی آنها به همدیگر بود. یک مرکز راهبردی برایِ نزدیکی ادیان و مذاهب به یکدیگر تشکیل دادیم. بر اساس این رویکرد ما عموماً از اشتراکات ادیان حرف می‌زدیم تا از اختلافات؛ کتابهایی هم که موسسات ما چاپ می‌کردند مربوط به معلمان همهٔ ادیان بود. اسلام، مسیحیت، یهود، هندوئیسم و بودیسم».[۱۱]

*** ممکن است گفته شود چه اشکالی دارد ما ابراز محبت کنیم به طرفداران ادیان دیگر و این همان گفت وگوی ادیان است؟ یا ممکن است بگویند ما این شعارها را برای دعوت پیروان ادیان به اسلام مطرح می کنیم؟**

سوالی که مطرح کردید بسیار مهم است، اما جوابش از خودش مهم تر و البته دقیق تر است. این جا چند نکته باید دقت شود:

اول این که اگر شما این همه اجلاس و گردهمایی رهبران ادیان را رصد کنید می بینید اصلا چیزی به نام گفت وگو واقعا در آن جا اتفاق نمی افتد. یعنی اصولا این طور نیست که بنشینند در یک فضای علمی و عالمانه به تبیین مبانی و دیدگاههای خود بپردازند و مبانی فکری و جهان بینی خود را تشریح کنند. تنها چیزی که به چشم نمی خورد موضوعات علمی و مباحثات علمی و مناظرات فکری است.

مطلب دوم این که دستور جلسه این نشست ها، موضوع صلح است نه گفت وگوهای درون دینی. همایش های متعددی برگزار کرده اند به نام «تمدن صلح» و یا «ادیان برای صلح» و حتی یک روز به نام روز جهانی صلح مشخص کرده اند. به عبارت دقیق تر، به جای این که بنشینند بحث علمی بین الادیانی کنند، می پردازند به این که چگونه می توان کشورهای ناهماهنگ با سیاست‌های نظام سلطه را همراه کرد؟ یعنی دستور جلسه حل بحران هایی است که نظام سلطه خود ایجادگر آن است و این به معنی کمک به نظام غربی و بیرون کشیدن آن از بحران های پیش روست. کسی مانند بلر که خود یکی از جنگ افروزان حرفه ای است به عنوان سفیر صلح از طرف سازمان ملل انتخاب می شود و رهبران ادیان را به گسترش صلح در خاورمیانه فرامی خواند.

مطلب سوم این که مگر مشکل اصلی چیست؟ مشکل اصلی آیا جدال رهبران ادیان با همدیگر است یا دشمنی تمدن سرمایه داری با دین و دین داری؟ کی تا حالا جنگ ادیان در جهان وجود داشته که الان بخواهیم رهبرانشان را به آرامش و صلح دعوت کنیم؟ البته شکی نیست صلح امری لازم است اما این جا صلحی که ما تصور می کنیم مرادشان نیست، بلکه زندگی حیوانی و دوری از تعالی و به حاشیه راندن دین مراد است. «چامسکی» د رکتاب مشهورش نکته جالبی در مورد این صلح گفته است. وی می گوید: « انبوهی از واژه ها برای پنهان داشتن واقعیت جعل شده است. عبارت روند صلح ربطی به روند جست وجوی صلح ندارد. بلکه به هر عملی که ایالات متحده انجام دهد اطلاق می شود، حتی اقدامهایی که راه ابتکارهای صلح را می بندد.» (نظمهای کهنه و نوین جهانی، نوام چامسکی، ص ۴۲۶)

نکتهٔ چهارم این که گفت وگوی ادیان به معنای صحیحش به معنای فقط دم زدن از صلح و اعلام وفاداری به میراث اوباما و بلر نیست، و حتی معنایش محبت کردن به پیروان ادیان دیگر نیست. معنایش دم زدن از مشترکات ادیان هم نیست؛ بلکه به معنای ایجاد فضای علمی برای کشف حقیقت و تلاش در جهت برگشت واقعی دین به متن جامعه است. به جریان وابسته به دولت باید گفت شما اساسا نگرش های اسلامی را مطرح نمی کنید و آن چه که مطرح می کنند اعلام وفاداری به گفتمان صلح جهانی و همدلی مردم جهان است. شما چیزی را مطرح می کنید که دالایی لاما ده سال پیش در جوامع بین المللی مطرح کرده بود. نکته مهم همین است که این مفاهیم، مفاهیمی مبهم اند که سیاسیون، دیپلمات‌ها، دیگر رهبران ادیان دائما تکرار می کنند. آیا اگر کسی منفعلانه شعارهای تکراری دیگران را بازگو کند این شد اسلام؟ همنوایی با جو غالب که نشد دعوت به دین! این که پی در پی بگوییم دین ما دین عشق و مهرورزی است و معلوم نشود مهرورزی در دین کدام است و تفسیرش چیست ربطی به عرضهٔ معارف ناب دینی ندارد. بله، اگر شما تفسیر اسلامی از این مفاهیم ارائه کردید و توحید محورانه با تأکید بر مختصات خاص دین اسلام، این مفاهیم را توضیح دادید، آن وقت می گوییم دارید دعوت می کنید به اسلام. توجه شود که عرفان های جدید بسیار به یک آموزه چسبیده‌اند و به هیچ قیمتی از آن دست بر نمی دارند و آن هم طرح مفاهیمی مانند «انرژی زنانه»، «جنبه مونث خداوند» است و مرادشان این است که دین را به عنوان عشق و شادی معرفی کنند و تمام! یعنی تکلیف محوری تعطیل و اعتقادات جزمی در هر دین تعطیل! «پائولو کوئلیو» همین را تحت عنوان «بعد مادینه خدا»مطرح کرده است،«اشو »تحت نام عشق، «دالایی لاما» با عنوان شادی. یعنی مهرورزی کنید و دین همین است و بس. چنین اسلامی همان اسلام آمریکایی است که با ظلم ستیزی، استکبار ستیزی، حماسه و جهاد و مقاومت بیگانه است و صد البته چنین دینی، ابزار خوبی برای تداوم سلطه و نهادینه کردن سلطه پذیری است. انحراف همین است که مفهومی مانند صلح، وزنِ زیادی پیدا کند و مفاهیم دیگر مانند ظلم ستیزی گفته نشود و کم تکرار شود. ما نباید با موج عرفان های کاذب همراهی کرده و ادبیات آنها را ترویج کنیم، آن وقت ادعا کنیم ما داریم اسلام را به صورت جهان پسند عرضه می کنیم.

آخرین مطلب این که تیم فرهنگی دولت، شعار عشق و مهرورزی و تمدن جهانی را بیشتر در کشور برای خودی ها مطرح می کنند، یعنی هر جا در داخل کشور فرصتی پیدا می کنند فضای فرهنگی داخل را به این سو سوق می دهند. یعنی در داخل کشور دارند گفتمان رایج را که همان گفتمان دولت اسلامی و تمدن اسلامی است تغییر می دهند و جولانگاه این شعار داخل کشور است نه خارج کشور. شاید دارند خودی ها را دعوت می کنند به اسلام!

به قول ایت الله جوادی آملی پیامبر حتی یک بار هم به بتها فحش نداد. اما فحش ندادن غیر از تغییر گفتمان است غیر از تغییر استراتژی است و غیر از تکمیل پازل عرفان های وارداتی در کشور است. در شعار می گویند که داریم اسلام را جذاب عرضه می کنیم، اما در عمل در خارج از کشور اقدام عملی مشاهده نمی شود و ایده های آن طرف را می آیند در این جا ترویج می کنند.

*** برگردیم به بحث اصلی. در باب پیوند جریان وابسته به دولت با عرفان های کاذب و یا بعضی از جریانات خاص عرفانی، توضیح دهید. آیا قراینی دیگری مبنی بر همسویی آن با شبه عرفانها وجود دارد؟**

شما بهتر است گفته های مسئول تیم فرهنگی دولت را در این باب مرور کنید. در باب گذر از اسلام و اتمام زمان اسلام گرایی. پیام جملات خیلی روشن است. هرچند بعضی از مریدان وی خواستند توجیهش کنند و گفته اند منظور وی اسلام گرایی است (بر مبنای اصطلاحی که فلان تاریخ نگار مسیحیت در فلان دانشگاه آمریکا جعل کرده)، نه اسلام. اما این گفته به طنز شبیه تر است، تا یک جواب علمی. وی گفته:

« دوره اسلام گرایی به پایان رسیده، روند توسعه در دنیا رو به این سمت می رود که حتماً نباید بشر مسلمان بشود تا به حقانیت برسد. این دوره رو به پایان است؛ هر مسیحی، یهودی، زرتشتی، بودایی نباید لزوماً مسلمان بشود تا به حقیقت برسد.»[۱۲]

> *** انحراف عملی این است: با کمرنگ شدن گفتمان امام و رهبری، و جایگزین شدنِ اصطلاحات جدید، نهادهای فرهنگی وابسته به دولت عملا به سمت دیگری رفته و دورنمای حرکت خود را نه تمدن اسلامی و دولت اسلامی و بیداری اسلامی که ایرانی گری، گعده رهبران ادیان و تساهل و تسامح قرار می دهند.**

ببینید. اختلاف نظری و اندیشه ای عرفان های کاذب با خودشان زیاد است. یعنی اشو نظریه ای در باب اجتماع دارد که دیگران این نظریه را توهم خوانده اند. یا دالایی لاما نگرش هایی دارد که بعضی عرفانهای آمریکایی از اساس این نگرش را قبول ندارند. اما من اگر بخواهم آسیب های مشترک عرفانهای کاذب را بشمارم و از قدر مشترکشان سخن بگویم باید بگویم همه به یک اصل مشترک باور دارند که برای معنوی شدن و عرفانی اندیشیدن لازم نیست که راه دین را بپیماییم و ضرورتی ندارد از در دین وارد شویم. گفته های مسئول تیم فرهنگی دولت، در حقیقت چکیده اینِ اصلِ مشترک در عرفان های وارداتی است. این اصل اساسی در تمامی معنویت های نوپدید دنبال شده و همگی به دنبال تعریفی از انسان اند که با دین داری(داشتن دین الهی) کمترین پیوندی برقرار نمی کند. عرفانهای کاذب ضمن این که انسانها را به وحدت دعوت می کنند بر تفرقه میان انسان ها اجتناب داده و هدف را وحدت بر مبنای لحاظ ماهیت انسان بما هو انسان می‌دانند. این جا من اگر بخواهم گفته های رهبران عرفان های نوظهور را نقل کنم خودش یک کتاب می شود. من چند جمله را به عنوان نمونه از گفته‌های مسئول تیم فرهنگی دولت نقل می کنم شما این ها را با بعضی عرفانهای وارداتی مقایسه کنید. وی در همایش نوآوری در صنعت گردشگری این طور گفته:

«دوره‌ای که کسی بخواهد دینی را بر دنیا حاکم کند و نگاه خاص مذهبی را بر دنیا حاکم کند گذشته است . . . این دوره‌ای نیست که هر کسی بخواهد یک دینی را در دنیا فراگیر کند. جهان در حال هم‌افزایی و همایش انسان‌هاست. این اجتناب ناپذیر است.»

«نکته دیگری هم هست که من باید عرض بکنم. این نگاه جهانی، نگاه توسعه سرزمینی و نگاه توسعه دینی و آیین و مذهب خاصی در دنیا نیست. من قبلاً گفتم و یک جوّی هم شد ولی الآن با جسارت بیشتری می گویم: دوره ای که کسی بخواهد دینی را بر دنیا حاکم کند و نگاه خاص مذهبی را بر دنیا حاکم کند گذشته است».

خوب، شما از این گفته ها چه برداشت می کنید؟ وی صراحتا می گوید دوره ای که کسی بخواهد دین خاصی را بر دنیا حاکم کند گذشته است. روشن است که این نگاه شامل اسلام هم میشود. واقعا کسی که معتقد است اسلام دین خاتم است و طبق وعده الهی، این دین فراگیر خواهد شد، می گوید توسعه دینی نشدنی است. متون دینیِ وعدهٔ حاکمیت علی الاطلاق اسلام را داده اند. وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَى الدِّینِ کُلِّهِ[۱۳]. الان پارلمان ادیان جهان را غربی ها با دو هدف راه انداخته اند که هیچ کدام با اندیشه های راهبردی امام و رهبری نمی خواند. اولا می خواهند با دادن شأن تشریفاتی به رهبران ادیان، دهن ایشان را بسته و اجازه ندهند که پیروان ادیان در مقابل نظام سلطه جبهه بندی کنند؛ یعنی می‌خواهند پیروان ادیان احساس کنند که سهمی در مدیریت جهانی دارند و در نتیجه آن را از خود بدانند. شما ملاحظه کنید که با این ترفند بدون این که دین حقیقتا به عرصه اداره اجتماع برگردد مشکلات تمدن غربی را به ادیان هم نسبت می دهند و با این شأن تشریفاتی که به رهبران ادیان داده اند آن ها را در افکار عمومی جهانیان، شریک جرم هم معرفی می کنند. ضمن این که در این صورت همه ادیان در حقیقت تحتِ لوای نظام سرمایه داری جمع شده اند و ارزش های حاکم بر این تمدن را گردن نهاده اند. دوم این که با پهن کردن بساط پارلمان ادیان، به رهبران ادیان بقبولانند هیچ کدام ادعای جهانی شدن نداشته باشید و نخواهید که جهان شمول شوید، و از خودتان باورهای جزمی و اعتقادات را دور کنید و مناسک شخصی‌تان هم باشد برای خودتان. فقط اجازه دارید ادعای معنویت کنید؛ آن هم مدلی از معنویت که سر جنگ با نظام سرمایه داری نداشته و مابقی ادیان و مکاتب آن را قبول دارند؛ خلاصه همه تلاش خودتان را بر شادی و صلح و محیط زیست متمرکز کنید و تحت لوای نظام لیبرال دموکراسی غرب، ترانهٔ صلح و دوستی و شادی بخوانید! شأن نزول عرفان های کاذب همین است که اجازه ورود و حاکمیت ادیان الهی، بخصوص دین خاتم را بر جوامع ندهند. ما اگر به شعار «معنویت بله، دین نه» که عرفان های جدید ترویج گر آنند دقت کنیم تطبیقش بر ایدهٔ مسئول تیم فرهنگی دولت روشن است.از طرف دیگر مسئول تیم فرهنگی دولت به تعبیر خودش بدون واهمه گفته است:

«بدون واهمه می گوییم: جهان آینده متعلق به همه انسانها است. هر منطقی که بین انسانها فرق بگذارد محکوم به شکست است. هر منطقی که به خط کشی بین انسان – جمله استراتژیک است- هر منطقی که به خط کشی بین انسانها بینجامد منطقی است که در آینده خریدار ندارد.»

آن عبارتی که وی اصرار دارد استراتژیک است، یکی از باورهای بنیادین در عرفان حلقه و رام الله و جنبش های نوپدید عرفانی در کشور است. این جمله را رهبر عرفان حلقه که هم اکنون در زندان است در کتابش با عبارتی مشابه، هدف از عرفان حلقه گفته: «در این راستا، همه تلاش ها برای نزدیکی انسان ها به یکدیگر صورت گرفته، از هر عاملی که باعث جدایی انسان ها و ایجاد تفرقه بین آن ها می شود، اجتناب به عمل می آید».[۱۴] در عرفان حلقه هم بر انسان بما هو انسان تأکید می کند و صراحتا قید مذهب را در انسانیت دخیل نمی داند. این همه در قرآن بین انسان ها خط کشی شده مومن و کافر، مومن و منافق. در تعبیرات امام و رهبری واژه های خودی و غیر خودی هست که البته همه این خط کشی ها بر مبنای ایمان و تقوی و خداپرستی است، نه انسان بما هو انسان، نه انسان بدون قید دین داری.

یا مثلا این معنویت جهانی که آقایان شعارش را می دهند، اشو در کتاب مشهورش آینده طلایی گفته است. اشو که یکی از جریانات هندی در کشور ماست و در فضای دانشگاهی هم ترویج قابل توجهی داشته در کتاب آینده طلائی‌اش اصلا از معنویت جهانی نام می برد و می گوید که من از این ایده حمایت می کنم. جالب این که اشو دقیقا به فلسفه ای اشاره می کند که جریان وابسته به دولت هم به آن پرداخته اند. اشو گفته است:

«جهان باید به وحدت برسد و باید مرزها برداشته شوند؛ بنابراین، من از حکومت واحد جهانی حمایت می‌کنم.[۱۵]»

وی در ادامه گفته است:

«اگر قرار است دنیا به حیات خود ادامه دهد، قدم نخست آن است که مرزها برداشته شود. قدم دوم آن است که بساط ادیان و مذاهب گوناگون برچیده شود. یک بشریت کافی است و یک معنویت و دیانت هم کافی است.»[۱۶]

شما مضمون را مقایسه کنید. یک چیز است با دو عبارت.

***سوال دیگری که این جا مطرح است در مورد یکی از روحانیون نزدیک به این جریان است که اخیرا اظهار نظرهایی داشته در مورد تمدن جهانی و یا نقش زنان در مدیریت جهانی. ارزیابی شما از این گفته ها چیست؟**

متأسفانه وی تمام انرژی خود را برای اسلامی جلوه دادن گفته های لیدر و رهبر این جریان به کار گرفته است. به نظر بنده آنچه اکنون در مورد مسئول تیم فرهنگی دولت در باب گفت وگوی ادیان و ادیان یکپارچه گفته شده، با این هدف است که ادعا شود وی جهانی می اندیشد. وی در تاریخ ۲۲ فروردین امسال نوشته ای در روزنامه ایران داشت که مطالب قابل تأملی در آن جا دیده می شود. آن جا دو فراز قابل بازخوانی است. مطلب اول این که آن جا هم وی صراحتا می گوید:

«مراد من از سهم اساسی زنان در پی ریزی تمدن نوین هم همان سهم زنان در جهانی شدن است نه سهم آنان در اینکه ایران اسلامی را بسازند.» این عین جمله ایشان بود. بگذریم که اینجا هم همان مبهم گویی های رهبر این جریان کاملا مشهود است و معلوم نیست که این تمدن جهانی دقیقا مختصاتش چیست؟ باورهای خاص اسلامی در آن چه سهمی دارد؟ مثلا جایگاه نظام ولایت فقیه در آن تمدن کجاست؟ تئوری حکومتی امام بر آن حاکم است یا دموکراسی به معنای انتخاب مطلق انسانها؟ در این مقاله هم صحبت از تمدن اسلامی نیست، صحبت از تمدن جهانی است، به جای تأکید بر توحیدمحوری، صحبت از صلح جهانی است. به جای برگشت جهانیان به دامن پر محبت دین، سخن از همدلی مردم جهان است. یعنی بدون این که گفته شود مبنای این همدلی چیست، هی تکرار می شود مردم جهان باید به همدلی برسند. ایشان صراحتا گفته « مراد از تمدن جهانی ایجاد همدلی بین همه مردم جهان است.» حال باید پرسید اگر تمدنی تشکیل شد و مردم جهان همدل شدند (که البته محال است بدون یک نظام فکری واحد و اصول اعتقادی واحد چنین تمدنی شکل بگیرد برای همین باید این گروه قبل از هر چیز نظام فکری را بگویند) اگر فرض شود که این همدلی حاکم شد، آیا هدف نهضت امام به سامان رسیده؟ آیا تمدن اسلامی یعنی همدلی با همه انسان ها و تمام؟ نهضت انبیا و تربیت انسان کامل چه می‌شود؟ یکتا پرستی چه می شود؟ این یکی از مغالطاتی است که این چند سال به کرات تکرار شده که جهان اگر به همدلی برسد ما به مقصد خود رسیده‌ایم که لیدر این جریان چند روز پیش در جلسه هیات دولت و استانداران باز آن را تکرار کرد. همان طور که استاد مطهری بسیار بجا گفته اند اگر مردم جهان بر مبنای همدلی راه غربیان را انتخاب کردند و کاملا با هم همدل و همنوا، لیبرال دموکراسی غربی را پذیرفتند و گفتند که دین جایش در کنج خانه هاست، آیا این نظام که بر پایه همدلی بناشده مطلوب تیم فرهنگی دولت است؟ حتی اگر فرض کنیم در این نظامِ هماهنگ جهانی، واقعا همه هم به همدیگر احترام بگذارند آیا از منظر اندیشه امامِ و رهبری، چنان ساختاری پذیرفتنی است؟ اساسا این بنیاد، اومانیستی است یا الهی؟ پس ما این همه شعار برگشت دین به متن جامعه و وحدت دیانت و سیاست را دادیم چه شد؟ اساس نهضت امام بر گسترش بندگی خداوند و حاکمیت دین است نه هر جور همدلی! یعنی همدلی و اتفاق آن گاه پذیرفتنی است که بر ارزش های الهی بنا گردد، نه هرجور وحدتی. مسئله دقیقا همین است که این جریان دارند محکمات انقلاب را دستکاری می کنند و به متشابهاتی روی آورده اند که ظاهرش در همسویی با جریانات ضد فرهنگی است. یعنی چنین آرمان بزرگی را دارند زیرکانه یا به جغرافیا ربط می دهند که همان ایرانی گری است یا آینده آن را همدلی و صلح و مهرورزی خلاصه می کنند.

*** نکته دوم از اندیشهٔ ایشان را اشاره نکردید؟**

نکته دوم این که جریانات انحرافی مانند عرفان حلقه که اساسِ کارش فرادرمانی است و اساسا اصطلاح فرادرمانی کلمه ای است که همین گروه جعل کرده اند، در بیان ایشان تلویحا از فرادرمانی تمجید شده. جالب است وی اینها را از پیامدهای پست مدرن دانسته که فرصت های خوبی را پیش روی بشر قرار داده اند: باز جمله ایشان این است:

«ما بشر غربی را دارای تکنیک های فرامادی می دانیم؛ تکنیک هایی مانند انرژی درمانی، فرادرمانی، درمان های کیهانی و انرژی های مثبت و منفی و... که تمام اینها در دوره پست مدرن شکل گرفت و فرصت های خوبی را پیش روی بشر قرار داد.»[۱۷]خوب است بدانیم این فرادرمانی چیست؟ فرادرمانی، سوغات عرفان حلقه بود که اساسش همان استفاده از قوای جنیان و شیاطین است و افرادی که با این جریان آشنا هستند می دانند که اساس فرادرمانی همان ورود موجودات غیر ارگانیک به زندگی افراد و بهم ریختگی سلامت روحی و روانی افراد است. که البته این جریان با ادبیاتی درمانی ـ عرفانی، ادعای برون ریزی این موجودات را دارند.

*** در مجموع انحراف اصلی را در چه می بینید؟**

دو انحراف مهم رخ داده که هر دو انحراف هم از یک بدعت نشأت می‌گیرد؛ انحرافات یکی انحراف اندیشه ای و دیگری کجروی عملی است. انحراف اندیشه‌ای همین همسویی این جریان با جنبش های نوپدید معنوی در اروپا و آمریکاست و پیشبرد اهداف عرفانهای وارداتی در کشور است. به راستی آقایان از خودشان پرسیده اند این چه استراتژی است که هم با بلر و اوباما، کاملا هم جهت است هم با فرقه های داخلی مانند رام الله و عرفان حلقه هماهنگ است و هم جنبش هایی مانند عصر جدید و اندیشه نوین که هر دو هم مهدشان کشور ایالات متحده است آن را تأیید می کنند؟ آیا این اتحاد استراتژیک برای هر ناظر بی طرفی ایجاد سوال نمی کند؟ اما انحراف عملی این است: با کمرنگ شدن گفتمان امام و رهبری، و جایگزین شدنِ اصطلاحات جدید، نهادهای فرهنگی وابسته به دولت عملا به سمت دیگری رفته و دورنمای حرکت خود را نه تمدن اسلامی و دولت اسلامی و بیداری اسلامی که ایرانی گری، گعده رهبران ادیان و تساهل و تسامح قرار می دهند. بدعت جدیدی هم در این یکی دو سال اتفاق افتاد که بجای استفاده از علمای برجسته دینی، رئیس دفتر رئیس جمهور به عنوان مجتهد در بدنهٔ دولت ظاهر شد و بدون اینکه در زمینهٔ تفسیر، کلام، حدیث، معلومات دینی عمیقی داشته باشد در لباس کارشناس دین، آیه و حدیث می خواند و با سلیقه و ذوق خود، تفسیر و تأویلِ می کند و عام و خاص و مطلق و مقید کرده و نتایجی می‌گیرد که باعث رنجش علمای دین می شود. یقینا احساس استغنا از علمای دین، نتیجه ای جز انحراف اندیشه ای و گمراهی در عمل نخواهد داشت.

[۱]. اسفندیار رحیم مشایی.
[۲]. World Futures Society.
[۳]. World Futures Studies Federation.
[۴]. www.bu.edu/sth/faculty/staff/berger.htm http://www.bu.edu/cura
[۵]. مصطفی ملکیان، راهی به رهایی، موسسه نگاه معاصر، ج۱، ص ۳۰۵.
[۶]. نصر، اسلام و تنگناهای انسان متجدد، ص ۱۵۳.
[۷]. A New Beginning.
[۸]. http://www.america.gov/obama_cairo.html
[۹]. Partners for a New Beginning.
[۱۰]. us.tonyblairfaithfoundation.org
[۱۱]. www.ostad-iliya.org/(۲۳۲۳/FundamentalTheories
[۱۲]. مشایی، جلسه تحول در صنعت گردشگری.
[۱۳]. توبه:۳۳.
[۱۴]. عرفان کیهانی،ص۵۶ و انسان از منظر دیگرص ۲۶.
[۱۵]. شهامت،اشو ص ۱۳۴
[۱۶]. آینده طلایی، اشو، ص ۴۰
[۱۷]. روزنامه ایران، تاریخ ۹۲/۱/۲۲.